

تعلیلی از تبصره ماده ۲۳۲ قانون آیین دادرسی کیفری از دیدگاه اصل برائت و حق تجدیدنظرخواهی محکوم علیه «شاکي و منهم»

دکتر حمید محمدی*

چکیده:

ماده ۲۳۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور کیفری) مصوب ۱۳۷۸، به شمارش آراء قبل درخواست تجدیدنظر پرداخته است. در تبصره همان ماده، قانونگذار منظور از آرای قابل درخواست تجدیدنظر را اعم از محکومیت، برائت، منع تعقیب، موقوفی تعقیب اعلام کرده اما در اعمال مفاد این تبصره به سه پرسش برمیخوریم که ارائه پاسخی مستدل به آن سؤالات، قصد اصلی از نگارش این مقاله را رقم زده است. در پایان نیز براساس دیدگاهها و نظرات مطرح شده درخصوص بحث، نتیجه گیری شده است.

کلید واژه ها: تبصره ماده ۲۳۲ ق.آ.د.ک، محکومیت، رأی بر برائت، قرار منع تعقیب، قرار موقوفی تعقیب.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* رئیس شعبه ۱۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران - عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران مرکزی.

ماده ۲۳۲ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر داشته: آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری قطعی است مگر در موارد ذیل که قابل درخواست تجدیدنظر می‌باشد:

الف - جرایمی که مجازات قانونی آنها اعدام یا رجم است.

ب - جرائمی که به موجب قانون مشمول حد یا قصاص نفس و اطراف می‌باشند.

ج - ضبط اموال بیش از یک میلیون ریال و مصادره اموال.

د - جرایمی که طبق قانون مستلزم پرداخت دیه بیش از خمس دیه کامل است.

هـ - جرایمی که حداکثر مجازات قانونی آن بیش از سه ماه حبس یا شلاق یا جزای نقدی بیش از پانصد هزار ریال باشد.

و - محکومیت‌های انفصال از خدمت.

تبصره ذیل ماده ۲۳۲ قانون آیین دادرسی کیفری تصریح و تأکید نموده: منظور از آرای قابل درخواست تجدیدنظر در موارد فوق اعم از محکومیت، برائت، منع تعقیب یا موقوفی تعقیب است.

در نظریه شماره ۷/۴۸۹۹ - ۱۳۷۹/۵/۱۲ اداره حقوقی قوه قضاییه چنین آمده: حسب تبصره ماده ۲۳۲ از ق. آ. د. ک ۱۳۷۸ منظور از آرای قابل تجدیدنظر در موارد فوق اعم از محکومیت، برائت، منع تعقیب یا موقوفی تعقیب است، پس چنانچه محکومیت قابل تجدیدنظرخواهی نباشد و مجازات قانونی آن خارج از شمول ماده ۲۳۲ فوق باشد، برائت آن هم قطعی بوده و قابل تجدیدنظرخواهی نیست. و در نظریه دیگری اداره حقوقی همان مقصود را به شکل دیگری و به این مضمون بیان نموده که:

«ماده ۱۹ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۲ در شق ۵، حکمی را که حداکثر مجازات قانونی جرم بیش از ۲ ماه حبس یا شلاق و یا بیش از یک میلیون ریال جزای نقدی باشد قابل تجدیدنظر می‌داند، بدیهی است حکم ممکن است بر برائت متهم یا محکومیت او صادر شود که در هر دو صورت قابل تجدیدنظرخواهی است. تجدیدنظرخواهی، یعنی در صورت محکومیت، محکوم‌علیه، یا نماینده قانونی او و در صورت برائت، شاکی خصوصی یا نماینده قانونی او حق تقاضای تجدیدنظر

دارند، و با این ترتیب در مورد سئوال، شاکی خصوصی می‌تواند از حکم برائت تقاضای تجدیدنظر نماید. (بند ب شق ۲ ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب).^(۱)

در حالیکه هیأت عمومی دیوان کشور نگرش دورتری به قضیه نموده چنانکه در رأی وحدت رویه شماره ۶۰۰ - ۱۳۷۴/۷/۴ اشعار داشته:

نظر به اینکه مفاد ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در خصوص آرای که قابل تجدیدنظر در دیوان عالی کشور است به لحاظ اهمیت خاصی که قانونگذار به حفظ و صیانت دماء نفوس قایل است، نظریه مجازات مندرج در قانون داشته و نه کیفری که مورد حکم دادگاه قرار می‌گیرد، و قابلیت تجدیدنظر آراء این دادگاه‌ها نسبت به موارد مذکور در ماده ۲۱ مرقوم، مشروط بر محکومیت نیست، بلکه به‌طور اطلاق ناظر است به محکومیت یا برائت و طبق بند ب ماده ۲۶ قانون مزبور از جمله اشخاصی که در موارد مذکور در این قانون حق درخواست تجدیدنظر دارند، شاکی خصوصی یا نماینده قانونی او می‌باشد، اعمال این حق در مورد حکم برائت منع صریح قانونی ندارد، بنابه مراتب پذیرش صلاحیت رسیدگی به درخواست تجدیدنظر از برائت متهم به قتل در شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور منطبق با جهات قانونی تشخیص و به اکثریت آراء تأیید می‌شود.

به موجب ماده ۱۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب: ترتیب رسیدگی در دادگاه‌ها طبق مقررات مذکور «آیین دادرسی مربوط به دادگاه‌ها خواهد بود». با مذاقّه در مراتب مذکور و براساس نظر قانونگذار به نظر می‌رسد ملاک‌ها و شاخص‌های تجدید نظرخواهی از آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب را می‌توان در موارد ذیل احصاء نمود:

(۱) مجازات قانونی جرم؛ (۲) محکومیت قابل تجدیدنظرخواهی؛ (۳) رأی برائت متهم؛

(۴) قرار منع تعقیب جزایی متهم؛ (۵) قرار موقوفی تعقیب جزایی متهم.

از میان پنج مورد مذکور، تشخیص معیار تجدیدنظرخواهی از آرای محکومیت با لحاظ مجازات قانونی جرم که فراتر از حدود مقرر در ماده ۲۳۲ قانون دادرسی

کیفری و نیز برائت و منع تعقیب متهم، به آسانی میسر است. لکن مشکل در اعمال تبصره ماده ۲۳۲ وقتی ظاهر می‌شود که عملاً پرسش‌های ذیل مطرح شود:

اولاً: اگر رأی بر برائت کیفری و یا قرار منع تعقیب جزایی متهم از سوی دادسرا یا دادگاه کیفری صادر شود در حالی که بهای اموال ضبط‌شده کم‌تر از یک میلیون ریال و یا بهای مال مصادره شده، کم‌تر از یک میلیون ریال و یا مجازات دیه جرم ارتكابی کم‌تر از خمس دیه کامل باشد و قرار منع تعقیب جزایی متهم از سوی دادسرا و یا حکم بر برائت متهم از سوی دادگاه کیفری صادر شود، یا اینکه قرار منع یا موقوفی تعقیب متهم و یا رأی بر برائت متهم در رابطه با جرمی که مجازات قانونی آن کم‌تر از سه ماه حبس و یا کم‌تر از پانصد ریال جزای نقدی است صادر شود و شاکی نسبت به قرار منع تعقیب جزایی متهم و یا دادستان از رأی برائت صادره درباره متهم از اتهام انتسابی تجدیدنظر خواهی نماید تکلیف چیست؟

اداره حقوقی قوه قضاییه در این رابطه چنین نظر داده:

«ماده ۱۹ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در شق ۵ حکمی را که حداکثر مجازات قانونی جرم بیشتر از یک میلیون ریال جزای نقدی یا شلاق باشد قابل تجدیدنظر می‌داند، بدیهی است حکم ممکن است بر برائت یا محکومیت صادر شود که در هر دو صورت قابل تجدیدنظر خواهد بود.»

ملاحظه می‌شود که در هر حال اداره حقوقی قید و شرط قابل تجدیدنظر بودن مجازات را مثنی خود قرار داده.^۱

و باز اداره حقوقی در نظریه شماره ۷/۲۹۰۳ - ۱۳۷۴/۶/۸ اعلام نموده:

«باتوجه به بند ۵ ماده ۱۹ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، احکام صادره در مورد جرمه یا جزای نقدی در صورتی که حداکثر مجازات قانونی جرم بیش از یک میلیون ریال جزای نقدی باشد و یا از جهت دیگری قابل تجدیدنظر باشد غیرمنطقی و قابل تجدیدنظر خواهد بود.»

ثانیاً: اگر رأی بر محکومیت متهم صادر گردد در حالیکه بهای مال ضبط یا مصادره شده کمتر از یک میلیون ریال و یا مجازات جرم انتسابی کمتر از خمس دیه کامل و یا مجازات قانونی جرم انتسابی کمتر از سه ماه حبس و یا کمتر از پانصد هزار ریال جزای نقدی باشد و محکوم علیه به ادعای بی‌گناهی و برائت و یا دادستان از حکم محکومیت غیرقانونی متهم تجدیدنظر خواهی نماید تکلیف چیست؟

« اداره حقوقی قوه قضاییه در پاسخ این سؤال که: اگر در پرونده‌ای حکم دیه یک پنجم دیه کامله یا کمتر باشد آیا مرجع تجدیدنظر در صورت برخورد به موارد خلاف قانون می‌تواند آن را نقض نماید؟ و یا به علت قطعی بودن حکم فقط در صورت عدول قاضی صادرکننده قابل نقض است؛ چنین اعلام نظر نموده:

کلیه آراء من جمله آراء قطعی مندرج در استعلام در حدود ماده ۱۸ قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب قابل تجدیدنظر می‌باشند، بنابراین دادگاه تجدیدنظر با توجه به تبصره ۲ ماده ۲۲ و تبصره ماده ۲۴ و بند ۲ ماده ۲۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در حدود ماده یادشده می‌تواند آراء مذکور در استعلام را مورد تجدیدنظرخواهی قرار دهد و لاغیر. شماره: ۷/۲۰۹۷ - ۱۳۷۴/۵/۱۶»

ملاحظه می‌شود که این بار حتی مسدود بودن طریق عادی تجدیدنظرخواهی نیز در موارد فوق از سوی اداره حقوقی مورد تأکید قرار گرفته.^۱

ثالثاً: اگر در موردی که بهای مال ضبط یا مصادره شده کمتر از یک میلیون ریال و مجازات جرم ارتکابی کمتر از خمس دیه کامل و مجازات قانونی جرم کمتر از سه ماه حبس و یا جزای نقدی کمتر از پانصد هزار ریال باشد و حکم بر محکومیت متهم صادر گردد و محکوم علیه از شدت یا میزان مجازات و یا شاکی از جهت قلت مجازات تجدیدنظر خواهی نماید تکلیف چیست؟^۲

در این رابطه اداره حقوقی چنین اعلام نظر نموده:

۲. ماده ۲۳۹ قانون آیین دادرسی کیفری،

۱. بند ۲ ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب

باتوجه به اطلاق بند ب شق ۲ ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب شاکی خصوصی نیز علاوه بر برائت از قَلت مجازات هم می‌تواند تقاضای تجدیدنظر نماید. (نظریه شماره ۷/۸۸۲ - ۷/۲۰ / ۳ / ۱۳۷۴ اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه) به نظر می‌رسد ظاهراً در نظریه فوق اداره‌ی حقوقی مطلق قابلیت تجدیدنظرخواهی شاکی از رأی برائت متهم و قَلت مجازات را مدنظر قرار داده که با نظریات قبلی در تضاد است.

در پاسخ پرسش اول باید گفت: رویه جاری و عملی اغلب دادگاه‌های تجدیدنظر در تجدیدنظر خواهی شاکی از قرار منع تعقیب جزایی متهم در موارد مذکور این است که اگر دلایل شاکی در اعتراض کافی باشد با پذیرش اعتراض او بدون عنایت به مجازات قانونی جرم قرار منع تعقیب را نقض و پرونده را جهت رسیدگی با ورود درماهیت به دادگاه بدوی اعاده می‌نمایند لکن در رابطه با اعتراض شاکی به رأی برائت آرای دادگاه‌های تجدیدنظر متشکلت و دوگانه است، بلکه اکثراً عقیده را این است که چون مجازات قانونی جرم قابل تجدیدنظرخواهی نیست لهذا تقاضای تجدیدنظر را نمی‌پذیرند و به استناد ماده ۲۳۲ و بندهای مربوطه قرار رد آن را صادر می‌نمایند.

البته نگارنده تاکنون در جهت مخالف این نظر هم دادنامه‌ای ملاحظه نکرده‌ام. با وجود این، نظریه دوسویه‌ای نیز در این رابطه از جانب اداره‌ی حقوقی ابراز گردیده که در حدود ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و تقییدات مندرجه در مفاد نظریه جالب است به این شرح که: در آراء مربوط به قرار منع پیگرد یا موقوفی تعقیب اولاً: طبق ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب قابل تجدیدنظر است. ثانیاً: هرچند در ماده ۱۹ این قانون اشاره‌ای به قابلیت تجدیدنظر بودن آراء مذکور که در حکم برائت متهم است نشده ولی با توجه به اینکه در بند ب ماده ۲۶ قانون مارالذکر به شاکی خصوصی حق داده شده از آرای که به ضرر او صادر گردیده تجدیدنظرخواهی کند، و قرار منع پیگرد یا موقوفی تعقیب و همچنین برائت متهم مصداق بارز رأی صادر به ضرر شاکی خصوصی می‌باشد می‌توان نتیجه گرفت که:

«آرای مذکور نیز قابل تجدید نظر است»^۱.

و اما در مورد دوم رویه جاری دادگاه‌های تجدیدنظر این است که اساساً تجدیدنظر خواهی محکوم‌علیه را نمی‌پذیرند و نسبت به عنوان و موضوع اتهام «جرم» به استناد بندهای ج و د و ه- ماده ۲۳۲ قانون دادرسی کیفری و به استدلال قطعی بودن رأی بدوی قرار رد تجدیدنظرخواهی را صادر می‌نمایند. گفتنی است که تاکنون کم و بیش همین روش در قبال اعتراضات قضات اجرای احکام نیز معمول است.

در نحوه اتخاذ مناط در قابلیت تجدیدنظر بودن احکام کیفری و در رابطه با مورد فوق به نظر می‌رسد اشاره به بعضی از آراء دیوان کشور بی‌فایده نیست:

مطابق مستند از ماده ۲۵ قانون اصول تشکیلات دادگستری دایره به قطعی بودن احکام دادگاه‌های بخش نسبت به جرایم خلافی با ملاحظه این که مناط در قطعیت حکم نسبت به امور خلافی درجه جرم است نه دادگاه حاکم بنا بر این اگر حکم خلافی از دادگاه جنحه هم صادر شده باشد قابل پژوهش نخواهد بود.

حکم شماره ۱۷ و ۹ و ۱۳۲۰/۹/۵ شعبه دوم دیوان کشور.

حکم شماره ۴. ۳۹ - ۱۳۱۹/۱۱/۳۰ شعبه دوم دیوان کشور

حکم شماره ۲۲۶۷ - ۱۳۱۷/۱۰/۲۲ شعبه دوم دیوان کشور.

به طوری که ملاحظه می‌شود دیوان کشور معیار دیگری را که آن را درجه جرم نامیده در قابلیت پذیرش تجدیدنظرخواهی مدنظر قرار داده است.

و اما در خصوص مورد سوم رویه جاری در دادگاه‌های تجدید نظر این است که: همانند مورد دوم اساساً به استدلال قطعی بودن دادنامه تجدیدنظر خواسته، هم تقاضای شاکی و هم درخواست متهم را از بابت تجدیدنظر نمی‌پذیرند و قرار رد آن را صادر می‌دارند و گاهی هم به استناد ماده ۲۴۱ قانون دادرسی کیفری به دادگاه صادر کننده دادنامه متذکر می‌شوند.

قابل ذکر است که در این رابطه در رأی وحدت رویه ردیف ۲۴/۷۴ و شماره ۶۰۰ -

۱۳۷۴/۷/۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور آمده:

نظر به این که ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در خصوص آرایسی که قابل تجدیدنظر در دیوان عالی کشور است، باتوجه به اهمیت خاصی که قانونگذار در حفظ صیانت دماء نفوس دارد و نظر به مجازات مندرج در قانون داشته و نه کیفری که مورد حکم دادگاه قرار می‌گیرد، و قابلیت تجدید نظر آراء این دادگاهها نسبت به موارد مذکور در ماده ۲۱ مرقوم مشروط به محکومیت نیست بلکه اطلاق ناظر است به محکومیت یا براءت و طبق بند ب ماده ۲۶ قانون مزبور از جمله کسانی که در موارد مذکور در این قانون حق درخواست تجدیدنظر دارند، شاکی خصوصی یا نماینده قانونی او می‌باشد و اعمال این حق در مورد حکم براءت منع صریح قانونی ندارد. به طوری که ملاحظه می‌شود تشتت و اختلاف اصلی در نگرش و نگارش ملاک تجدیدنظر خواهی از رأی براءت است زیرا:

۱. برخی برآنند که اگر مجازات قانونی جرم انتسابی قابل تجدیدنظر نباشد حکم براءت صادره از چنین جرمی هم درباره متهم قابل تجدیدنظر خواهی نیست.
۲. برخی برآنند که قطع نظر از مجازات قانونی جرم صرف رأی براءت درباره متهم قابل تجدیدنظر خواهی است که نظر نگارنده هم چنین است.

در توجیه این نظر علاوه بر مواد احصایی فوق می‌توان استدلال کرد که از دیدگاه حقوقی پس از آنکه اتهامی متوجه شخص شد و تحقیق جزایی راجع به آن پایان یافت از دو حال خارج نیست یا دوسرا پس از تحقیقات به اتکای دلایل اثباتی قرار مجرمیت او را صادر می‌نماید که در نتیجه منجر به صدور کیفرخواست و معرفی متهم به دادگاه می‌شود، یا اینکه دوسرا پس از انجام تحقیقات و بنا به جهات مندرجه در قانون^۱ قرار منع تعقیب کیفری متهم را صادر می‌نماید که اگر دادستان با قرار مذکور موافق باشند «خواه صادر کننده قرار دادیار تحقیق و خواه بازپرس باشد» دستور ابلاغ قرار صادره به شاکی خصوصی داده می‌شود^۲ که این قرار ظرف ده روز از ابلاغ قابل اعتراض در دادگاه صالحه خواهد بود و در این رابطه آن که حق اعتراض

۱. بند ک ماده ۲ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب

۲. بند ن ماده ۲ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب

به قرار منع تعقیب را دارد کسی جز شاکی خصوصی نمی‌باشد. به طوری که ملاحظه می‌شود مقنن فارغ از مجازات قانونی جرم اساساً قرار منع تعقیب صادره درباره متهم را از سوی شاکی قابل اعتراض شناخته است،^۱ بنابراین آیا منطقی است که گفته شود:

رأی برائت متهم از اتهام انتسابی به لحاظ قابل تجدیدنظر نبودن مجازات قانونی جرم انتسابی قابل تجدیدنظر خواهی از سوی شاکی نمی‌باشد و آیا این دیدگاه را می‌توان به مقنن منتسب کرد؟ ملاحظه می‌شود به حکم عقل چنین تحلیلی پذیرفته نیست.

حتی در یک استدلال سطحی و عامیانه هم می‌توان گفت وقتی معیار پذیرش تجدیدنظر خواهی از رأی دادگاه بدوی مجازات قانونی جرم ارتكابی متهم است که در رأی دادگاه تقریر و تصریح گردیده و منطوق قانون هم می‌باشد در حالیکه در رأی برائت متهم هیچ مجازاتی از سوی دادگاه برای وی مقرر نگردیده چگونه می‌توان پذیرفت که مرجع تجدیدنظر به دست‌آویز اینکه اگر متهم مجرم شناخته شود مجازات قانونی جرم انتسابی کمتر از «مثلاً در مورد جرم ایراد صدمه عمدی» خمس دیه خواهد بود درخواست ستم‌دیده را رد کند و در واقع به امر محتمل و به این معنی که اگر رسیدگی و حکم مجازات صادر شود مقطعی خواهد بود، استناد و رأی دهد و

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. اداره حقوقی قوه قضائیه در پاسخ این سوال که: آیا آرای برائت و موقوفی تعقیب صادره از دادگاههای عمومی قابل اعتراض می‌باشند یا نه؟ چنین اعلام نظر کرده: مستنداً به بند ب قسمت ۲ ماده ۳۶ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ آراء صادره از دادگاه دائر بر برائت متهمین از ناحیه شاکی خصوصی و نماینده قانونی او قابل اعتراض و تجدید نظر می‌باشند و آراء موقوفی تعقیب صادره از دادگاههای عمومی نیز به همین ترتیب قابل اعتراض می‌باشند.../ف

«نظریه مشورتی شماره ۷/۵۳۶۲ مورخ ۸۲/۸/۵»

مقایسه فرمائید نظریه فوق را با نظریات دیگر اداره حقوقی و تعارض و تشتتی که نمایان است و نگارنده به اینکه جملگی این نظریات جمع آوری و موارد معارض بازنشاسی گردد آنهم در این مقال نیازی احساس نمی‌کند، و فقط به این نکته اکتفا می‌نماید که ابهام و اجمال قانون در این رابطه چنان است که اداره حقوقی که همواره نظراتش ابهام زدا راهگشا و مشکل‌گشای قضات و اغلب حتی رفع تعارضات استنباط از قانون و به نوعی ایجاد کننده رویه و مثنی قضائی حتی در برخی از موارد قبل از هیئت عمومی دیوران عالی کشور است خود دچار چندگونه نگری گردیده!

حواله کند موضوع را به استناد ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب به مرجع تشخیص؟

به نظر می‌رسد لااقل در دو مورد اول و دوم رویه عملی و جاری چندان هم موافق با روح قانون و حق و معذلت نیست زیرا:

اولاً: مخالف صریح اطلاق تبصره ماده ۲۳۱ قانون آیین دادرسی کیفری است که مقرر داشته: منظور از آرای قابل درخواست تجدیدنظر در موارد فوق اعم از محکومیت، برائت، منع تعقیب یا موقوفی تعقیب است.

ثانیاً: شرعاً مخالف اصل برائت است که در امر قضا و به خصوص در امور جزایی لازم الرعایه است که به موجب آن: هر امری که توجه آن به شخص مستلزم نوعی زحمت یا زیان یا مضیقه یا سلب آزادی باشد در حالیکه توجه آن به شخص محلّ تردید باشد باید آن شخص را از آن کلفت و زحمت مبری نمود زیرا بدون دلیل قاطع و محکم، تحمیل کلفت و مجازات به اشخاص روا نیست. مفاد اصل برائت را از دلیل عقل و از دلیل شرعی «اخبار» می‌توان استفاده نمود: به اعتبار اینکه اصل برائت مستظهر به دلیل عقل است آن را برائت عقلی و به استناد اینکه مستظهر به دلیل شرعی است آن را برائت شرعی نامید.

حال پرسش این است که آیا سلب حق ادعای برائت از محکوم علیه بی‌گناه و محروم کردن وی از حق تجدیدنظر خواهی به طریق عادی عدالت است یا بی‌عدالتی؟

و اما از بُعد دیگر قضیه یعنی موردی که دادسرا با احراز مجرمیت متهم مبادرت به صدور کیفرخواست درباره متهم و او را به دادگاه معرفی نموده و دادگاه کیفری نیز متهم را محکوم به مجازات قانونی که محکومیت به آن موافق ماده ۲۳۲ قانون دادرسی کیفری قابل اعتراض نیست محکوم نموده در حالیکه اصولاً متهم مدعی است که بی‌گناه است و مثلاً جرم به او منتسب نیست، و یا در آن زمان نمی‌توانسته در محل حضور داشته باشد و ... و نه اینکه مثلاً از جهت کیفیت و میزان مجازات به حکم صادره معترض باشد. حال با چنین حالتی عقل سلیم و منطق حقوقی می‌پذیرد که به جهت اینکه در قانون مجازات جرم انتسابی به متهم قابل تجدیدنظر خواهی نیست

اعتراض او پذیرفته نشود و آلا و لا بد که محکوم گردیده و قطعی است؟! آیا این عدالت است و با اصول مسلم دادرسی منطبق است؟ به نظر می‌رسد که برعکس اصل پذیرش اعتراض متهم است از این جهت زیرا در چنین موردی اساساً رسیدگی دادگاه تجدیدنظر به میزان و یا کیفیت مجازات نیست و بلکه به اصل و اساس اینکه آیا اتهام به متهم وارد است یا نه رسیدگی می‌شود و این همان اصل مسلم و پذیرفته شده برائت است.^۱ در دادرسی جزایی ۱ و ۲ بنائاً به نظر می‌رسد در چنین حالتی هم اعتراض محکوم علیه بدوی به محکومیت به استناد اصل برائت جزایی قابل پذیرش است. بر پایه همین استدلال دادستان هم می‌تواند از حکم مجازات متهم قطع نظر از میزان مجازات قانونی به عنوان مدافع حقوق عامه و مدعی العموم و از حکم برائت متهم قطع نظر از میزان مجازات قانونی تجدیدنظر خواهی نماید و این عین عدالت است.

در این رابطه به ذکر نمونه‌ای از رأی شعبه دیوان کشور اکتفا می‌شود:

در صورتی که متهم پژوهش نخواستہ باشد باز می‌توان او را تبرئه کرد.^۲

ثالثاً مغایر اصل سی و هفتم قانون اساسی است که مقرر داشته: اصل، برائت است و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.

صریح نص کتاب است که فرمود:

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى = ۱۶۶ انعام و ۱۵ اسری و مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَاولئك همُ الظَّالِمُونَ = بقره ۲۲۹ و مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَاولئك همُ الظَّالِمُونَ = مائده ۴۵

رابعاً: مغایر اصل پذیرفته شده لاضرر است که، قضی رسول الله ص....

... و قَالَ: لا ضرر و لا ضرر فی الاسلام^۳، و ماحصل مفاد آن که بیان می‌دارد هیچ‌کس در هیچ‌حال حق ندارد به دیگری ضرر و زیان رساند نه در حقوق و نه در اموال و نه در امور معنوی و مادی و اساساً قانون و حکم ضرری در اسلام وضع نشده و هریک

۱. قانونگذار در اجرای اصل برائت تا آنجا پیش رفته که در تبصره ۱ ماده ۲۲ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مقرر داشته: اگر در دادگاه تجدیدنظر متهم بی‌گناه شناخته شود حکم بدوی فسخ و متهم تبرئه می‌گردد، هرچند که درخواست تجدیدنظر هم نکرده باشد و در این صورت اگر متهم در زندان باشد فوراً آزاد می‌شود.

۲. حکم شماره: ۱۸۵۲ - ۱۳۱۹/۶/۱۲ شعبه دوم دیوان کشور

۳. عاملی - شیخ حرّ - وسائل الشیعه، شفعه، باب ۵.

از احکام من جمله اصول دادرسی مبین منافع فردی و اجتماعی است و محروم کردن شاکی از دست‌یازی به تجدیدنظر از جهت برائت متهم و نیز محروم کردن متهم از حق درخواست تجدیدنظر از طریق عادی و از جهت برائت و ادعای بیگناهی مغایر اصل مذکور است که مستند به آیات و روایات است.

خامساً: منافی رأی وحدت رویه شماره ۶۱۴ - ۳۰/۱۱/۱۳۷۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور است که اشعار می‌دارد: نظر به اینکه بند ب از فراز ۲ ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ برای شاکی خصوصی یا نماینده قانونی او حق درخواست تجدیدنظر از احکام کیفری دادگاه‌های عمومی قایل شده و این حق علی‌الاطلاق شامل اعتراض به حکم برائت یا حکم محکومیت هر دو می‌باشد.

سادساً: آنچه که از اطلاق تبصره ماده ۲۳۲ قانون آیین دادرسی کیفری بر می‌آید افاده عموم است بدون لحاظ میزان مجازات قانونی جرم در قابل تجدیدنظر بودن مطلق آرای برائت متهم است از سوی شاکی و قابل تجدیدنظر بودن مطلق آرای محکومیت است از سوی محکوم علیه «متهم» فارغ از میزان مجازات آنجا که محکوم علیه اساساً منکر اتهام و بلکه مدعی بی‌گناهی و برائت است که در حقیقت اعتقاد راسخ قانونگذار ایرانی به اصل برائت به مفهوم وسیع آن است که در رأی وحدت رویه شماره ۶۱۳ - ۱۸/۱۰/۱۳۷۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور که به وجه اکمل شرعی و حقوقی آن تجلی یافته و ایضاً از این اعتقاد پرده برداشته است که: مقصود قانونگذار از وضع ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۷۳/۴/۱۵ مجلس شورای اسلامی به قرینه عبارت مذکور در آن ممانعت از تضييع حقوق افراد و جلوگیری از احکامی است که به تشخیص دادستان کل کشور مغایر قانون و یا موازین شرع انور اسلام صادر شده است و چنین احکامی اعم است از آنکه موجب عدم دسترسی به حقوق شرعی و قانونی افراد باشد و یا آنان را برخلاف حق به تأدیه مال و انجام امری مکلف نماید و خصوصیتی برای محکوم علیه در اصطلاح و رویه متداول قضایی نیست و براساس مفاد کلمه محکوم علیه در ماده مذکور شامل خواهان و یا شاکی که ادعای او رد شده نیز می‌شود.

سابعاً: بیان اداره حقوقی قوه قضاییه در نظریه شماره ۷/۱۰۸۱۸ - ۱۳۸۱/۱۲/۶ که اشعار داشته: در قانون و رویه متداول قضایی خصوصیتی برای محکوم علیه نیست و به نظر می‌رسد مراد قانونگذار از محکوم علیه به‌طور عام در پرونده‌های حقوقی و کیفری احد از اصحاب دعوی است که حسب مورد و به نحوی از انحاء حکم علیه وی صادر و یا خلاف خواسته وی تصمیم قضایی اتخاذ شود ... لذا چنانچه متهم از اتهامات انتسابی برائت جوید، شاکی محکوم علیه پرونده خواهد بود.

در همین رابطه شعبه دوم دیوان کشور چنین نظر داده است که: قرار منع تعقیب متهم مضيع و مضیق حق خصوصی نخواهد بود و لذا مدعی خصوصی طبق ماده ۱۷۱ قانون دادرسی کیفری حق شکایت پژوهشی از آن قرار را خواهد داشت.

حکم شماره، ۹/۱۸ - ۱۳۲۰/۹/۹، شعبه دوم دیوان کشور.

حکم شماره، ۲۲۶۸ - ۱۳۱۸/۱۱/۱۶، شعبه دوم دیوان کشور.

حکم شماره، ۱۴۲۰ - ۱۳۲۰/۷/۱۴، شعبه دوم دیوان کشور.

ثامناً: حق مسلم و شناخته‌شده اساسی تجدیدنظر خواهی محکوم علیه از نظر حقوق قضایی از نظر عقل و منطق و رعایت عدالت قضایی به‌نظر می‌رسد که اصل آن است که احکام دادگاه‌های بدوی غیرقطعی و قابل تجدیدنظر باشد، تبلور این دیدگاه در ماده ۷ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ که مقرر داشته: «احکام دادگاه‌های عمومی و انقلاب قطعی است مگر در مواردی که در این قانون قابل نقض و تجدیدنظر پیش‌بینی شده باشد». قابل مشاهده است.

اصل قطعی بودن آراء دادگاه‌ها یادگار سیستم تفتیشی در دادرسی کیفری است، ضمن اینکه براساس ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب کلیه آراء صادره از دادگاه‌ها اعم از بدوی و تجدیدنظر و دیوان کشور هم قابل تجدیدنظر شناخته شده‌اند. الزاماً این رویه غیرعادی برای آن در نظر گرفته شده، قابل تجدیدنظر بودن رأی دادگاه باعث استحکام دادرسی و صدور آرای عادلانه و سنجیده می‌شود. برای اینکه در این زمینه هم عدالت مراعات و تراکم موجب زحمت نشود ابزار مختلفی اندیشیده شده از

جمله قابلیت تجدیدنظر آرای بدوی بر اساس میزان مجازات جرم ارتكابی از سوی مجرم و نیز از جهت رعایت اصل برائت و همچنین جلوگیری از محکومیت افراد بی‌گناه و نیز از جهت پیشگیری از اتلاف حق بزه دیده به وسیله عدم پذیرش تجدیدنظر خواهی او از دادنامه بدوی و از این جهت که به حقانیت او در ادعایش توجه نشده، این موضوع که از آن به عنوان اصل حق تظلم و دادخواهی تعبیر می‌شود یکی از حقوق اساسی انسان است که مورد پذیرش غالب کشورهای متمدن واقع شده در جزو اصول و مقررات سرزمینی و بین‌المللی است.

در ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد آمده: هر کس با مساوات کامل حق دارد به دعوایش به وسیله دادگاه مستقل و بی‌طرف عادلانه و علنی رسیدگی شود و چنین دادگاهی در رابطه با حقوق و الزامات او یا هر اتهام جزایی که منتسب و متوجه او باشد اتخاذ تصمیم نماید.

در ماده ۱۹ اعلامیه اسلامی حقوق بشر آمده: مراجعه و پناه بردن به دادگاه حقی است که برای همه تضمین شده است.

اصل ۳۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دادخواهی را حق مسلم هر فرد شناخته، با لحاظ اینکه ستم‌دیده و دادخواه چه بسا فغان و دادش از رأی دادگاه باشد و لذا آیا این عدالت است که کسی که بنا حق محکوم به تحمل مجازات جرم ناکرده شده از طریق عادی حق شکایت نداشته باشد؟؟ ممکن است گفته شود که علی‌ای حال در قانون آیین دادرسی کیفری و قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب باب تجدیدنظر خواهی به طور فوق‌العاده در این موارد و در ماده ۱۸ آن باز است و همین کافی است لیکن همگان به خوبی می‌دانند که بین طریق عادی و غیر عادی تجدیدنظر خواهی و آثار آنها چه تفاوتی است و چه سان به ضرر فرد بی‌گناه است. و اساساً این تبعیض چرا باید؟ در حالیکه حق تجدیدنظر خواهی به طریق عادی متهم بی‌گناهی که محکوم گردیده، خود یک تضمین برای اجرای عدالت است.

تاسعاً: تفسیر شک به سود متهم

با تعبیر قاعده تفسیر شک به جای متهم به سود محکوم علیه مرحله اول دادرسی و با قایل شدن حق دادخواهی درباره وی از جهت محکومیت به ناحق به مجازات این اصل جایگاه ویژه و اصلی خود را در ظل اصل برائت در این رابطه ایفا خواهد کرد. بدیهی است عدم پذیرش چنین وصفی به جز خروج از طریق عدالت و پذیرش اصل بر مجرمیت متهم را نتیجه نخواهد داد که برازنده مقنن عادل اسلامی نیست، به خصوص آنجا که حتی از سوی محکوم علیه در جهت اثبات برائتاش فقط دلیل یا دلایلی ارائه شود که برای قضات مرجع تجدیدنظر راجع به بی‌گناهی یا گناهکاری وی ایجاد شک و تردید نماید که به نظر می‌رسد همین اندازه از قضیه کفایت از پذیرش حق تجدیدنظر خواهی می‌نماید.

عاشراً: رویه عملی دادگاه‌ها

نگارنده با بررسی که به عمل آوردم دادنامه‌ای که در رابطه با پذیرش تجدیدنظرخواهی محکوم علیه بر ادعای برائت و بی‌گناهی از حکم مجازاتی که به استناد ماده ۲۳۲ قانون آیین دادرسی کیفری از دادگاهها صادر شده باشد به دست نیاوردم و به نظر می‌رسد که در رویه عملی محاکم تجدیدنظر و در موارد قانونی شعب دیوان عالی کشور یا چندان بر این باور نیستند یا ندرتاً چنین است علی‌الحال و راجع به حکم برائت متهم در رابطه با محکومیت به دیه و پذیرش تجدیدنظرخواهی شاکی از آن به ذکر دادنامه شماره ۳۳۱-۱۷/۱۰/۸۰ شعبه ۱۶ دیوان عالی کشور به عنوان نمونه اکتفا می‌شود:

«... با بررسی اوراق پرونده نظر به اینکه دادگاه بدوی حکم به دیه صادر ننموده تا عنوان شود چون حکم به کمتر از خمس دیه است قابل تجدیدنظر نیست، بلکه دادگاه حکم برائت صادر نموده است و برابر تبصره ذیل ماده ۲۳۲ قانون آیین دادرسی کیفری حکم برائت قابل تجدیدنظر می‌باشد. بنابراین دادنامه صادره از شعبه ۳۱ دادگاه تجدیدنظر تهران دایر بر غیر قابل تجدیدنظر بودن حکم برائت مبنی بر اشتباه صادر گردیده، بدین وسیله نقض و پرونده به شعبه هم عرض جهت رسیدگی ماهوی ارسال می‌گردد».

قابل ذکر است که نگارنده در دادگاه تجدیدنظر با اعتقاد راسخ به قابلیت تجدیدنظر رأی دادگاه بدوی در هر دو مورد مذکور تاکنون بر این رویه عمل نموده‌ایم، امید است انشاءالله مقنن و هیأت عمومی دیوان عالی کشور خود در رفع این معضل و تشتت پیش قدم گردد.

نیلاً دو نمونه از این دست آراء صادره در شعبه ۱۹ دادگاه تجدیدنظر مرکز استان تهران آورده می‌شود:^۱

۱- مرجع رسیدگی: شعبه ۴۵ دادگاه عمومی کرج

شاکی و متهم متقابل: ۱- آقای حسین

۲- آقای رسول

کردشکار: دادگاه با بررسی اوراق و محتویات پرونده ختم دادرسی را اعلام و بشرح زیر مبادرت بصور رأی می‌نماید.

رأی دادگاه: اولاً در خصوص اتهام آقای حسین دایر بر توهین و فحاشی نسبت به سربراز و وظیفه رسول... به شرح منعکس در پرونده با توجه به تحقیقات انجام شده شکایت شاکی، گزارش مورخ ۱۳۸۱/۴/۱ سرپرست یگان انتظامی به شرح صفحه دوم پرونده و همچنین اظهارات وی در دادگاه و بعنوان شاهد و مطلع و سایر قرائن و امارات موجود در پرونده صرف نظر از انکار متهم و دفاعیات بلاوجه وی دادگاه اتهام انتسابی را محرز و مسلم دانسته و با استناد به ماده ۶۰۸ از قانون مجازات اسلامی نامبرده را به پرداخت ۵۰۰۰۰ ریال جزای نقدی در حق صندوق دولت محکوم و اعلام می‌دارد. و در خصوص قسمت دیگر شکایت آقای رسول علیه آقای حسین دایر بر ایراد ضرب با لگد دادگاه صرف نظر از انکار متهم بلحاظ فقدان ابله اثباتی وقوع بزهی را محرز ندانسته و در این خصوص قرار منع تعقیب صادر می‌نماید ثانیاً در خصوص اتهام آقای رسول دایر بر ایراد ضرب نسبت به آقای حسین اگر چه متهم به صراحت و در تمام جلسات دادگاه اقرار به زدن یک سیلی به صورت شاکی آقای حسین نموده و در دفاع از خود مدعی است اول آقای حسین (شاکی) او را زده و در مقام دفاع دست به چنین اقدامی زده است شاکی و تنها شاهد وی یعنی آقای ناصو صرفاً یک سیلی را مطرح کرده اند که از شمول مواد ۲۶۹ و ۶۱۲ از قانون مجازات اسلامی نیز خارج بوده و به عبارت دیگر هیچ کدام از قیود مواد مذکور بر اثر سیلی حاصل نشده و عملاً نیز امکان اجرای قصاص با شرایط مساوی وجود ندارد و همچنین شاکی نیز مطالبه دیه و یا اجرای قصاص نکرده است و دللیلی بر تغییر رنگ پوست نیز در پرونده نیست بنابراین دادگاه ضرب تنها را با وصف مذکور جرم ندانسته و با توجه به اصل ۳۷ از قانون اساسی و اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها بلحاظ فقدان وصف کیفری عمل ارتكابی نامبرده را تبرئه می‌نماید و در خصوص موضوع نیز با استناد به بند الف ماده ۱۷۷ از قانون آیین دادرسی کیفری قرار منع تعقیب صادر و اعلام می‌گردد. بدیهی است تبرئه متهم مانع از تأدیب انضباطی نمی‌باشد آراء صادره وفق مقررات و ظرف مهلت ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ قابل تجدید نظرخواهی در دادگاه تجدید نظر استان تهران می‌باشد. پ/

رئیس شعبه ۲۵ دادگاه عمومی کرج

مرجع رسیدگی شعبه ۱۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

تجدیدنظر خواه: آقای حسین

تجدیدنظر خواه: آقای رسول

تجدیدنظر خواسته: تجدیدنظر خواهی از دادنامه شماره ۱۰۱۸ مورخ ۸۱/۶/۱۷ صادره از شعبه ۴۵ دادگاه عمومی کرج

گردشکار: دادگاه با بررسی اوراق و محتویات پرونده ختم دادرسی را اعلام و بشرح زیر مبادرت بصدور رأی مینماید.

رأی دادگاه: اولاً اعتراض آقای حسین به دادنامه شماره ۱۰۱۸-۸۱/۶/۲۷ صادره از شعبه ۴۵ دادگاه عمومی کرج از جهت قرار منع تعقیب آقای رسول از اتهامات به ایراد ضرب عمدی «زدن سیلی» به نامبرده حین و به سبب انجام وظیفه وارد می‌باشد زیرا با عنایت به اقرار صریح متهم و اظهار شاهد، وقوع جرم محرز است و اما اینکه قاضی محترم اساساً موضوع را جرم ندانسته نیز خلاف قانون است زیرا صرف زدن ایراد سیلی به صورت شخص جرم و مشمول دیه است و در چنین مواردی براساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۲۱۴ و تبصره ذیل ماده ۲۲۲ قانون دادرسی کیفری رسیدگی و کیفر تعیین گردد که در خصوص مورد ارشاداً نظر همکار محترم را به مسأله ۳ از مقصد سوم در شکستن سرو جرح آن در جلد دوم کتاب مستطاب تحریر الوسيله معطوف می‌دارد بنائاً و مستنداً به تبصره ذیل ماده ۲۲۲ قانون دادرسی کیفری «علی رغم قلت مجازات دیه سیلی از خمس دیه کامله» و بند ۱ از شق ب از ماده ۲۵۷ قانون دادرسی کیفری ضمن نقض دادنامه تجدیدنظر خواسته از این جهت پرونده را برای رسیدگی و صدور حکم در ماهیت بدادگاه محترم بدوی اعاده می‌دهد ثانیاً اعتراض تجدیدنظر خواه به آن قسمت از دادنامه تجدیدنظر خواسته که مشعر است بر محکومیت نامبرده به پرداخت پنجاه هزار ریال جزای نقدی به اتهام فحاشی به آقای رسول با توجه به جامع مندرجات پرونده اوضاع و احوال موجود و اظهارات شهود وارد بنظر نمی‌رسد با رد آن دادنامه تجدید نظر خواسته موافق شق الف از ماده ۲۵۷ قانون دادرسی کیفری در این قسمت تأیید می‌گردد رأی صادره قطعی است. /ب

رئیس شعبه ۱۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

مستشار دادگاه

حمید محمدی

حمید خاتمی

۲- مرجع رسیدگی شعبه ۱۰۳۱ دادگاه عمومی تهران شماره دادنامه ۲۱۲۱ مورخ ۸۳/۸/۵

شاکلی: خانم عنذرا...

متهم: ۱- آقای مهرداد... ۲- خانم نرجس خاتون...

گردشکار: دادگاه با بررسی محتویات پرونده ختم رسیدگی را اعلام و مبادرت به صدور رأی می‌نماید.

رأی دادگاه: در مورد شکایت خانم عنذرا... علیه آقای مهرداد... و خانم نرجس... دائر بر ایراد صدمات عمدی و توهین نظر به محتویات پرونده و گواهی سازمان پزشکی قانونی مبنی بر مصدوم شدن خانم عنذرا بشماره ۸۲۹۱/۲۴-۱/۳۱/۲۶۵۴ و گواهی دو نفر که صحنه درگیری را دیده‌اند و با عنایت به اینکه خانم عنذرا همسر دوم

آقای مهدی می‌باشد و طبیعی است که بین مشارالیه‌ها و خانم نرجس و پسرش بنام مهرداد که همسر اول آقای مهدی است اختلاف و درگیری باشد یعنی بین دو زن هوو و با توجه به لایحه تقدیمی دو نفر متهم که مراتب اختلاف بین خود و شاکیه را تأیید کرده اند لذا دادگاه بزه های انتسابی را محرز دانسته و با استناد مواد ۴۸۰ و ۴۸۴ و ۶۰۸ از قانون تعزیرات اسلامی و دیات اسلامی خانم نرجس و آقای مهرداد را مشترکاً و بالمناصفه به پرداخت یک نفر شتر بابت یک فقره حارصه در زیر لب تحتانی و سه دینار هم بابت یک فقره کبودی در لثه قدامی فک تحتانی در حق شاکیه و پرداخت پانصد هزار ریال بعنوان جزای نقدی در حق صندوق دولت محکوم می‌نماید.. این رأی حضوری بوده و پس از ابلاغ بمدت ۲۰ روز قابل تجدیدنظر خواهی در محاکم تجدید نظر استان تهران می‌باشد.

دادرس شعبه ۱۰۳۱ دادگاه عمومی تهران

مرجع رسیدگی: شعبه ۱۹ دادگاه تجدید نظر مرکز استان تهران

تجدیدنظرخوانده: ۱- آقای مهرداد ۲- خانم نرجس خاتون

تجدیدنظرخوانده: خانم عذرا

تجدیدنظر خواسته: از دادنامه شماره ۲۱۲۱ مورخ ۸۲/۸/۵ صادره از شعبه ۱۰۲۱ دادگاه عمومی تهران گردشکار: دادگاه با بررسی اوراق و محتویات پرونده ختم دادرسی را اعلام و به شرح زیر مبادرت به صدور رأی می‌نماید.

رأی دادگاه: نظر به اینکه در دادنامه تجدید نظر خواسته شماره ۲۱۲۱ مورخ ۸۲/۸/۵ صادره از شعبه ۱۰۳۱ دادگاه عمومی تهران ملاحظه می‌شود: ۱- برخلاف قرار مجرمیت بازپرس و کیفرخواست دادرس دادگاه از محدوده قانونی خارج گردیده و علی رغم بند ج ماده ۱۴ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب درباره متهم آقای مهرداد رأی بر محکومیت وی به تأدیه دیه به اتهام ضرب و جرح عمدی خانم عذرا صادر نموده لهدذا ولو اینکه دیه مقرر کمتر از خمس دیه کامل است مستنداً به تبصره ماده ۲۳۲ و بند ۴ شق ب ماده ۲۵۷ قانون آئین دادرسی کیفری در این قسمت با قبول درخواست تجدیدنظر آقای مهرداد دادنامه تجدیدنظرخواسته را نقض می‌نماید. ضمناً به دادرس جهت اقدام به وظیفه قانونی راجع به ابلاغ قرارهای منع تعقیب صادره به نفع بیا ذکر حقوق وی تذکر می‌دهد که موافق شق ن ماده ۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب عمل نماید. ۲- با توجه به ماده ۲۴۱ قانون آئین دادرسی کیفری در رابطه با صدور حکم نسبت به نصف دیه مقرر درباره متهمه و ابلاغ به وی اعاده می‌گردد به دادگاه محترم بدوی. ۳- با توجه به اینکه دادگاه محترم بدوی در دادنامه تجدیدنظر خواسته معلوم ننموده در رابطه با جزای نقدی مقرر درباره متهمان به اتهام فحاشی آیا پانصد هزار ریال نیز بالمناصفه است و یا درباره هر کدام جهت ایضاح مورد اعاده می‌شود. ۴- به همکار محترم در دادگاه یادآور می‌شود که پس از محاکمه آخرین دفاع متهم را موافق مقررات قانونی استماع و سپس مبادرت به صدور رأی می‌نماید. رأی صادره قطعی است. %ف

رئیس شعبه ۱۹ دادگاه تجدید نظر استان تهران

حمید محمدی

مستشار دادگاه

قربان باسره

نتیجه: با توجه به صریح تبصره ماده ۲۳۲ قانون آئین دادرسی کیفری و با توجه به موازین عمومی دادرسی و گشوده بودن همواره باب تجدیدنظر خواهی عادی از احکام دادگاه‌ها به جز موارد استثنایی و با توجه به شاخص های عمومی و مناط در قطعیت احکام دادگاه‌ها و با توجه به عموم آرای وحدت رویه ردیف ۲۴/۷۴ و شماره ۶۰۰-۱۳۷۴/۷/۴ و ۶۱۴-۱۳۷۵/۱۱/۳۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور و بنا به عقل و منطق، و اصل برائت هم از نظر شرعی و هم از نظر عقلی و اصول مسلم دادرسی عادلانه و صریح اصول ۳۴ و ۳۷ قانون اساسی و نیز بنا بر اصل لاضرر و بنا بر قواعد و اصول فقه و اینکه اطلاق افاده عموم بنماید. و نظریات اداره حقوقی دادگستری و اعلامیه های جهانی و اسلامی حقوق بشر و اصل تفسیر شک به سود متهم در حقوق جزا و سیره عملی و اقتضای عدالت قضایی پذیرش تجدیدنظر خواهی شاکی و دادستان از رأی برائت متهم و پذیرش تجدیدنظر خواهی متهم در محکومیت به مجازات در مواردی که اساساً درخواست تجدیدنظر دادستان از رأی دادگاه از جهت غیرقانونی بودن مجازات متهم از طریق عادی دادرسی است و بلکه مر عدالت و هم به نفع جامعه و هم منافع فردی و تضمین کننده اجرای عادلانه دادرسی کیفری است.